

تجلی بودی باشند و گاهی علی سبب الذرّه و در مرتبه ذات اگر اسم با علیم را و بعضی اسم که مرئی این حالت اند
 شریط و او به دعوت مشغول شود و حضرت شیخ محمد غوثی قدس سره در جواب هر خسته در محل شرح یا علیم میگوید
 که ترا بدو عابد پناه سال آنجا نرسد که این دعوت بانگ بدست رسد و بقابل دعوت هم مناسب حال
 فنا او باشد عاشق همیشه با شمع حال بودم علی و علی خود مشغول باشد که اخذ فانی شود بلکه عاشق را
 جفا با معنی لازم که از وجود سیر کرد و وفانیت او آنست که هر چه او را باشد بر مشوق خدا سازد چه
 ذات او چه صفات و چه حرکات و چه سکات و چه احوال و چه مقامات و چه کرامات و چه علم و چه عمل و
 چه اثرات بلکه تا غایتی که از رویت معشوق هم سبزی مستغنی شود که آن مراد اوست چون لیلی که
 بس وقت این قیس در آمد و گفت که نظر بکشا که کرشمه جمال معشوقی میناز عاشقی بار آورده است گفتند
 ایک غنی فغان حبک شعلنی عنک و در باش از من که محبت تو مرا از تو غافل ساخته است و غایت
 فنا و نهایت محو تا بوظیفه عاشق است چون شائبه بقار و نماید آن از قبیل و ظایف اخیره بود با
 و صاحب آهنا از فنا دور است و مشغول و مغرور با عی عشق است منوره روی نیک و
 پیرا و نیزنگ زده نقش قبول در راه در جلوه گرست کل یوم فی شان و خواهد همه شیوه
 بیند خود را مخلوق خود را چنانچه شخص خود با اعضا خود عین باشد و که بد که من بچشم می بینم و بگو
 می شنوم با گوش من می شنود و چشم من می بیند همچنین بظاهر وجود خود را عین شیا شناخته
 باشد و در حالت عینیت قرب نوافل و قرب فرائض را در کار داشته باشد هو وحدانا الحق
 و سبحانی و هل فی الدارین غیری و لیس فی جنتی سوا الله و الله و الله وقت خود و اند و آنچه جز نیست نقاب
 امکانیه خود شمار و بلکه ز و موحده نقایض است نه کمالات که ظهور ضد باشد است محقق از مرتبه
 تعیین اول آنچه باقی و آنچه قدیم است یا فانی است بمراتب حفظ وجود بر محل هر یک شایسته آن محل من
 که البیت را بکلمات و بجهت عمل کند و کمالات نقایض امکانیه و نفع و نفع و اند و ضرر را ضرر و
 عذاب را عذاب و راحت را راحت و این هر یک کمالات وجود و انکار و الاشغال
 طریق اول که ذکر با فکر است و طریق ثانی که ملاحظه معانی است یعنی اول چشم را بسته بهم قدیم

را در عمل تصور کند همیشه حکم کان الله و لا شیء معه فانی تصور کرده باشد و چون چشم بگشاید بسم
 باقی متصف بشود که این همه اشیاء از شتاب ظهور یافته اند و درین شکل حالتی رودی نماید که تشنگی نیست
 که در حالت اولی خود آنچه اشیاء محیط بیند و اشیاء مضمرات خود بخار و در حالت ثانی خود را باطن
 پیشی بتکلم روحیت انبیا و تعویض ایشان میدانند در طریق سوم که خدا با خدا موبوم است مری وقت خود
 درود الوارث ظاهر این اسم ثبوتی می نماید اما بر تبه تحقیق بر سیده در زمره اسماء جلالی شمرده
 اند و در لغت معنی او آنکه باقی است بعد فنا عباد پس به چیز با مدراج کردند المعجا ای ز تو خوشتر
 و مه آینه نام و ماه نور این انوار است تمام و باشد یعنی خون انوار است که ماه نو است تمام شود
 می شود خون انوار است تبدیل با بد بلام الیوارث بصول برست الاشارت ای کشید
 از اسم نور و اسم نادی و هر چند که بعد از آنست همه اندوی تعزین تعریف انسان کامل است که بایت
 و نورانی صورت او در خارج متصورند شود و در هر اسم یک تعریف جدیدی برست اما نایت او صفا
 او صفا و کمالات او پوارث مرتب گردد و چون با نیخارسد او را رشد گویند بنا که اسم لائق با همی جز آن
 است ای عزیز نخستین الله سبحان و تعالی میراث بنحو ثابت میکند که میگوید و امن زرت الازن
 و ن علیها و اینها چون داین اشارت بانست تا آنکه نزد ساک همه اشیاء محو و متلاشی نکردند اشارت
 حق در نظر او مشهودند کرد که میراث بعد فنا مورث عنه حاصل میشود و چون خدا را بسجده و در
 همه اشیاء همه کسان دید از خود و از اشیاء فنا پذیرفت و قدم در حالت بقا نهاد و چون در قدم
 در حالت بقا نهاد و مغایرت اعتباری که موسم ویرت بود برخواست اسم عبودیت حتی که اسم
 با کمال است بر و سلم و جایز گشت ان الارض برینا عبادی العالمین از ان میراث خبر
 و در لغت عربی معنی صالح است که شایسته باشد و انجام او شایستگی همه خیرات است که پس چه
 از الهی و کیانی از شایستگی استعداد او فوت نشده باشد و آن مکن نیست مگر عارف را عارف
 محقق میراث دار زمین و کس نیکه بر زمین اند بوده باشد ازین جهت تمام آیت مذکوره
 با نسیمی قابل است ان فی بذا با اغان قوم عابدین و ما از ساک الارحمة للعالمین در رحمت

بر بر عالم نیز ز طیفه کمال کمال کن و تصور نیست نقل ایاری الی ایها حکم از او حدیثی است
 فان تولى فقل انك على سواء وان اوردی اوتی بقره باوندت از جمله همین اقوال علی است
 در این اوردی بعد از ذکر و شایع الی حدیث و قال سب حکم بالحق و در بیان آن استستان علی گفتند
 بر خبر و آیتا کریمه ال است بر دعا علیه و بر شهادت مقصود مذکور اما چون تورشیدی تر ایا
 نام است و هر کس را از نماز تمام **المطابق** هر جمیع در شهادت چون محاب زایین و عبا و ذوی
 الارحام و خفیرات که از آن جمله کی فرزند صالح و دوم علم خوانده و نفع رساننده و سوم بر باط
 سبیل پیارم جبری آید پنجم مصیف که گذشته باشد و غیره و منظر اتم انسان کامل که وارث
 حقیقی است و در شهادت حق پیوسته باشد و تا آنکه عارف بکلیج و ظالیف است اما بطوره تصف
 به شود و شکار و محقق نه شود و در شهادت حق که ترف خود بخود است هرگز نه رسد هر چند که
 کامل که هو که بی این جدول و جدول حق کامل نکرده **الوظایف** عابد با هر که هر روز
 وقت آمدن آفتاب صدار گوید هیچ گنمی باو نرسد و چون بی روحی سبحانه و تعالی او را
 بیا مرز و قبل هر که بسیار گوید با قرآن خود توفیقیت یابد و انصاف عابد با این
 آنست که هر عمل که کند با خدا کند تا بته عجب و ریانه باشد که حیت را بوجوب
 اخلاص عمل و ارث گردد و تکلیف الحینه اتقی او استوار با کنتم فقلون ترا بعد از لازم است
 که بپیرا ت هیچ کس علم نه دار و دیگر بر اقرار خود و آنرا لازم راه شمار و خود
 پیرا ت ایضا که علم است اما ورث العلم من افنده احد کلمه و او مشغول شود حقیر تو
 و حمد جایی نامتی میگویی که ز ابد بعلم مسخره شیطان است **داعی نعتا ۱۰۰۰**
زکوة ۳۰۰۰ عشره ۱۰۰۰ قفل ۲۰۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بزل ۲۰۰۰
 ختم ۳۰۰۰ و در شیهه اهل دعوت آنست که از فرزند سنا ترف غم دعوت شالی آند و خوا
 بد دعوت مشغول شود عین پیرا ت دعوت که صلور با حق است او را حال شود و یعنی میگویی
 که می باید که خط دعوت تو همین اجابت بس بود و بگو حضور و حضور تو هم ترا کاری عظیم است

بعضی میگویند که سرشت رحمت است بر روی هرگز از طریق رحمت ماست تا سرشت
 نیز از سرشت رحمت است تا ما شوق بر روی هرگز از طریق رحمت ماست تا سرشت
 است از باطنی در تک بقا ماست است تا فرود آمدن در برابر شد صلح و نزول ما شوق خود
 و شوق خود هم در شوق از باطنی در تک بقا ماست است تا فرود آمدن در برابر شد صلح و نزول ما شوق خود
 در حالت این زمان هم مذکور شود مشغول باشد تا اثر و مخلوق با مخلوق الله را حاصل نماید
 هو خدا را هم استخوان در شوق از طریق حافرت او بوده باشد یا پیچکا وقت او بطلالت
 و ثابت نگذرد که کیفیت غیر از نیست و حدیث لا شریک الا الله ان استخوان است
 محقق بود شوق از طریق متصف و متصرف بوده باشد اما نزهت او در شوق از طریق من علیها مراد
 از زمین مرتبه استعداوت نکات است و مراد از زمین علیها مرتبه استعداوت است
 طریق اول که ذکر با فکر در طریق ثانی وی شری و طریق سیم که نداء با صدا و موهم است
 مرعی وقت خود و از در الکرشید این اسم شوقیت و در زمره اسماء جلالی و جلالی شوق
 اند و در لغت معنی او آنکه جمیع افعال و احکام او در مرتبه غایت رشد و نهایت صدا و با
 وقیل آنکه مرشد و من بغیث فلن تجده ولیا مرشد الحسنا سوی فضلت چون شوقیت است
 روی به آخر از وجود تو دار و گفت و گوی به سوی فضلت گفته و لام خواسته و شوق
 را تحلیل کرده به سه جزو گفته چون عیش فی عی رست روی هر یک بمعنی لام است
 روی تعیین شدن در عی عشی شده لام فضل چون عشی رست روی هر یک بمعنی
 لام رست و یعنی الف روی لام است و عشی رست روی فینه عین عشی تبدیل
 به روی یافته الرشی شده و آخر از وجود گفته و دال خواسته الرشید به آمده
الاشارة شرح تالی اسماء و ظائف هر یک اسم جمیع اوصاف حمیده مرشده است
 و نزد اهل تصوف مقرر است که هرگز نبی مرشد کسی نبذ از سد شیخ نثرنا الدین قدس
 سره میگوید نباید که کس باین گفتا کند که آنچه طاعتت قطعاً باید کرد بفرمان چه

حاجت پس جواب داد در کتوبات بفرمان برادری حضرت عثمان بن عفان بن خواجہ
 کونین حضرت علیہ السلام را نوشته است که شیخ عبدالدین میگویی اگر کسی در خاطر آرد
 و شیطان او در تسویبات اندازد که کلام حق و سنت پیغمبر علیہ السلام کافی است بر شد چه حاجت
 او را جواب می باید داد که علی چنین است مصراع هزار قافله را روی او بس است دلیل و لکن اگر کسی
 مریض باشد در نماز کتب اطباء دیده خود را بنحو و مساجت کند معلوم است که جان خود را بر باد داده
 باشد و شیخ ابوالحسن خرقانی میگوید حق سبحانه آنرا خواست که ما را خواست که کیفیت احتیاج مریض
 بشیخ در کتب مملو از چنانچه عوارف و مرصدا العباد و کتوبات و مرآت العارفين و رساله کیه و شمایل
 و جواهر حلالی مذکور است و این رساله شمه از آن متحمل نتواند شد و لکن حاصل آنست که بسید یا پیر
 الذین امنوا اتقوا الله و اتبعوا الیه الی الیسیر و جاهدونی بسبیل الله لعلکم تفلحون هر که فلاح حقیقی حاصل
 نه شود که با وجود ایمان اهل ایمان را تنبیه میشود و بتقوی و ابتغاء و سیروی می باید داشت که او صفا
 مرشد و مرید بطریق تفصیل در مرصدا العباد و عوارف و رساله کیه مسطور است و اینجا هم شمه از ذکر
 کرده شده از آن است که عابد را احتیاج بر شد نیست که او را بر آنچه اهل علم ظاهری خبر دهد و از
 کتب فقه و ادرا دینیه بر و حاصل باشد و اگر همان عابد در مرتبه زاهد رسد او را ضرورت است که از
 مرشد صفا بصیرت پرسیده در کار زبده توکل مشغول باشد که این اعمال داند بها باشد او توکل
 شمرده باشد و عین رغبت بود و لبها باشد که او حسن رجا تقوی کرده باشد و آن طول اهل باشد
 و لبها باشد که در صبر باشد و در مرتبه بخل بود الی غیر ذلک پس اگر کسی را بعلم زهد حاجت است
 تصانیف حجت الاسلام محمد عزالی که مشحون بتفاتیق آنست از اینجا طلب باید نمود و بس آنچه
 از وی خلف زاهد تا مرتبه عاشق که صفت مرید است واقع است همه و من راه مریدان است و آنچه
 از مرتبه متخلق تا مرتبه محقق و قوم یافته است او صفا کلمات مرشد است پس تا آنکه انسان بکلیع ظاهری
 سابقه متحقق نشود مرید نتوان گفت و تا آنکه جمیع وظایف سابقه و لاحق متصف نشود و سنی بر شد
 مگر دو چه اگر مرشد عابد نبود مرید او بیکار نماند و اگر زهد نبود مرید او طالب دنیا بود و از طالب دنیا

بیچ کار بر نیاید اگر جان کند و عبادت مانند ششگان کند و اگر این دعوت نباشد ممکن است که بعضی معاملات
 طالب را عارض شوند که موقوف علیه استند او این دعوت است از آن عبور نتواند کرد و اگر عاشق نبود از آن
 در شکر جمال شوق و جمال ابدی بیرون ماند و خود از دور دوری و جاگدازی و سوز جگر لذت نیابد و ما حسن
 ال فر و کفر کافر او دین و بندار را بد ذره و دردت دل و دل عطار را چون بر تیر تیر خلق پسید شد
 نسبت اما ممکن است که کامل تکلیف باشد یا نباشد چه کیفیت مرشدی عبارت از آن است که مرشد
 خوب صورت دل متصف شود و کلام خام و غلط ظاهر که از باب فیض باشد خود بخود می فهمد و خود میگوید و خود
 را در دل طالب محبوب گرداند تا چنانکه خود عاشق نفس خود است همچنین طالب عاشق نفس او شود چون
 عشق طالب را روی نمود صورت عاشق در دل خود یابد و حکم تقوی جمعیت بر رخ صفی او را فیض رسد
 من القلب الی القلب روزی پس هر صفت که مرشد داشته باشد دل طالب همان صفت کبر و اگر مرشد است
 موجود شود و اگر محقق شود به آنکه بزبان استاد کند چنانچه حضرت فخر الدین عراقی و سید حسین طوسی از بزرگان
 الارواح از حضرت فخر الاسلام به او ادرین بل فیض گرفتند و ظاهر در مجلس ایشان بیان اسرار حقایق
 و لغات موجد نبود و حضرت پیر این ضعیف بار احکایت این بر دو مرتبه و شیخ می گفتند که امام ربیع
 باید که قابل معرفت بود چه کسی اگر بیس و باب صفر و غیره که از جنس معادن اندز بیان کرد و اگر بزبان
 یا بر جوب اندازند هر که موثرند کرد و در تشبیه هر دو جوهر حضرت بانی بگرد او جمل مثل است و آنچه شیخ می گفتند
 اند که پیر پر است خدا پرست گردد و خدا پرست خدا پرست نکرد و باین معنی توب است و حکمت درین
 آنست که پیر را گویند که بقاء حق باقی باشد و از خود فانی و این مرتبه از روی شخصیت پیر عبادت
 دارد و شخصیت مرید و هم جنس خود را پستیدن از عقل دور است و بعدی نماید که پیر مرید صاوق
 را بعدی نماید پس اگر سعادت مساعدت کند عشق و انگیز او شود و حقیقت پیر او را مطلع کرد و اند فهم
 من فهم ای شهید اسم شهید حق سبحانه بمنزله اسم سخن است که هر فیض که در تمام مظاهر کائنات
 موجود است از فیض نفس رحمانیت و عالم به نام فیض رحمانیت است که الی عالم کرب الرحمن پسند
 بلکه در دم را که عالم دعوت به دی پیش و امان به عالمیت و تا آنکه نفس رحمانی آن کس را

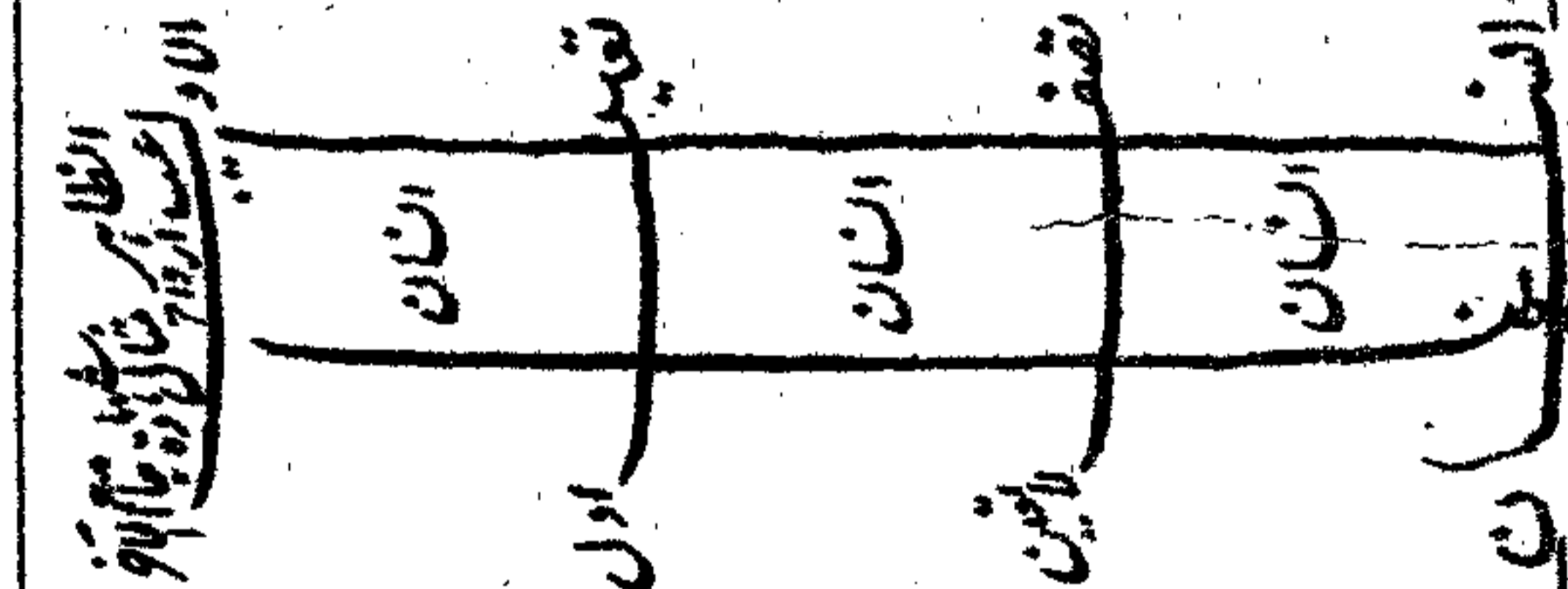
عبارت در خزانه معنی است که از انجیل با بنیادش یعنی خود بیرون نماند از ویچ فزوی از خود بیرون
 صورت خارجی نگیرد و همچنین تا آنکه اسم بشیید بصورت انسان کامل شده یعنی خود را در هیچ موجودات
 تمایز نکند و فزوی از موجودات ذوی الارواح عالم همین انسان کامل است و من الحكم الالهی انما
 سوی علی الاطلاق تعقل و حالها غیر عنده بانفع و کان العالم کلکشم مساواته لارواح غیر تعقل
 آدم روح و نیز تا آنکه مرید بصفت مرشد کامل گردد و فیض بر عینی عبارت از آن است که آن فیض برین
 با در بر وجودی بنظر بصیرت مشاهده کند المطلقا هر بنیاد دوی محکمین خود ظاهر شد و حضرت جبرئیل
 و در بعضی جایان چنانچه حضرت ابراهیم او هم را و حضرت اسمعیلین قدس سرهم و غیرهم و منظر اتم ان
 کامل در شکل الوطی الف عابد یا هر که تدبیر کار خود غذا ند میان شام و نختن هزار بابگردید
 کار خود بماند و اگر او متکذرها تشرب سسی او ساخته شود و نیز عابد را لازم است که علم عبادت
 بیاموزد و تربیت نماز و روزه بطریق ستمقام الانبیا علیه السلام و احسان او را در نوافل مشایخ پیروز
 مرثیت عابد است که اصحاب خود را بر عبادت و وظائف او را غلب کند اما بطریق سربل
 فان بالرفق یعمل بالاصحاح بالنسوق قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یفرق حبیب الرفق یعملی
 علی الرفق بالاصحاح علی العنت نه اهدر بالانهم است که مرشدیت بطریق زهد کند و در دل خود بدعا و
 یاران تبرک دنیا مشغول باشد و تبرک را کب کرده بصورت اشراف و اصریح گوید که ترک دنیا کن نشان
 که حکم انسان در عین عمل مانع عمل نماید یا راغب شود و حضرت پیران بنیفا حکایت فرمودی از
 پیش شیخ خود آمد گفت که قصد ترک دنیا دارم شیخ او را گفت گو باشد چرا ترک کنی می باید که حقوق
 الله را از میان دنیا ادا کنی باره دوم نیز شیخ رجوع کرد شیخ هم با جبر اهل در میان نهاد و چون
 روزی هم ترک داده پیش حضرت شیخ خود آمد شیخ او را تسکین بیچ واجب داشت گفت
 هنوز از دل تو دنیا سر نشده بود که مشغول می پسیدی اکنون چون مرد شد مشغول حیات
 نیقاد و اعی نصاب... ۴ زکوة... ۴ عشر ص ۱۱ قفل ۴۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹
 باز نزل ۴۰۰ ختم... ۵ و نیز شدت اهل دعوت و زمان است که مهالک و شداید اوقا

این برین حدیث طلبه را مستحق کسوف برساند و معلوم کند که نسبت به کسوف کسوف
در این مرتبه باشد و در مرتبه ریاضت زودتر که نسبت به کسوف کسوف است و در کسوف
مستحق است خواه در مرتبه اولی که در مرتبه عاشق را برود و سزاگاری که در مرتبه اولی که در مرتبه
سازد و در مرتبه عاشق در این است که نفس خود را در محراب عشق خود کند و در این مرتبه عاشق گویم
مرا که به شدت غلبه شدن و الا باک کرده حضرت شیخ در شرح نود و نه نام خود میگوید اگر صوفی را
مکالت برسی و در مائیت عینی و غلبت ابراهیم و محبت حضرت خاتم النبیین ببیند و سرش بین خود و
آید صوفی نباشد پس عانی که در مرتبه بسیار قبول کردن حجاب باشد بر مرتبه قبلی یا غوثی یا ابدالی یا
او تادی مغرور شدن باز جمله خندان و خشران باشد و با عرض اگر این مرتبه صوفی را داده باشند و او را
کجا بماند و قبول کند از و باز است مانند بکده او را باشد آنچه باشد و اگر ادب صوفی این مراتب استغاثت کند
عاشق نباید باشد بلکه عاشق نفس خود باشد که نفس خود را این عزت مراتب از حق سبحانه و تعالی
می خوانند و قطع الیه عند الناس و این مراتب و خطاب همه در مرتبه عاشقی باشد و چون قدم در مرتبه
عرفان که تعلق عبارت از دست نهادن در مراتب و مقامات بهتر گشت لا عند ربکم صلیح و لا مساء
فهم من فهم رباعی ای گشته نهان ز غایت پیدای بدین همه عالی زبس کتبیای در زبان خیرتری
که در عبارت کتبی ۴ زبان پاک تری که در اشارت آنی تکلف در هر دو حالت یعنی فاعل و مالت
بر شدت خود مطلع باشد گاهی با هم رشید رهنائی کند گاهی اسم رشید را بخود متصرف باشد
بینه صیغه هم مرشد خود است هم طالب خود هم بودی خود است هم ضال خود کم باشد که از موهبت
کسی صورت ارشاد گرفته باشد محقق از مرتبه تعیین اول که نفس عانی از ان مثبت شده است
تا بر مرتبه اسم رشید که بواسطه آن اسم شبیا باصل خویش را چ گشته است هر کس و هر کس را چنانچه باید بشاید
ارشاد نماید هم و نفس عانی هم و نفس صمیمی فی الواقع مرشد این معنی است که باین مرتبه بالغ باشد
و الا اشغال هر سه طریق و باقی طریق هم مرعی وقت خود را در و اول ارادت را هم تعیین کند
لغیره را این اسم شوقی است و در زمره اسما و جهانی شمرده اند و در لغت معنی او شکیب و قبل آنکه

اما عیان را بزودی بگیرد و قبل از آنکه از آن صبر در حالت باز دارد و در وقت
 میان علم و صبر آن است شمر است که عقاب بر حساب باقی است اما از اول او آنچه
 باید و در او چشم جاننش با نشان او از اول او آنچه باید گفته یعنی از یاد آن و لام حال کن
 و چشم گفته و نما و خواسته است و نشان او گفته و در خواسته است بصورت ظهور پیوسته
 الا اشارت این اسم که آخرین است با اسم اول که هم بزرگوار است است می ماند
 چنانکه اسم شصت و نهم شایسته دارد از جهت معنی تا خط و در میسد بر خود پیوند و در زمین
 اشارت نامناست امر ضروری است و چنانکه اسم افند نزد اکثر جامه و غیر شتی است همچنین اسم
 صبور یعنی صبر و قریب است و چنانکه سزای پریش غیر اوست همچنین صابر تر از و کس نیست
 قال الله تعالی یوسفی ابن آدم سبب الدبر و انا الدبر و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 احد اصغر علی اذی سجد من الله یخون له الولد ثم یعافینم و یرزقهم بس مناسبت باعتبار
 الفاظ هم هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن ظاهر شد و معنی صبور هم چند کس نویسد از
 یکی بلکه از صد هزار یکی گفته باشد بارها شمر از معنی او بیان توان کرد ای رشید معرفت
 بسیط که هر یک عارف بذات خود است عبارت از صبور است که در زمین معرفت نه عرش
 نه فرش است نه زمین نه آسمان است نه دین نه دنیا نه کار نه بار که خود بخود است که در همه
 اشیا خود را شناسد و بصفت صبور می از هیچ کس اثر معرفت بودیا کرد و تا مرگ
 معرفت که تا قبل مرتبه بر بوبیت اند مثل البوبیت و احدثیت و احدیت و وحدت و مرتبه
 شیون و مرتبه عیان ثابت هم اشارت با اسم صبور است اینجا اول هر چند خواهد که چیزی
 بگوید اما اسم صبور می گوید که بس کن که در حقیقت معرفت زبان کند ست دل حایر
 ان الله یقول بین المرء و قلبه المظالم هر چه چیز باعتبار تعیین که اینها باعتبار تعیین
 بی حس حرکت و اند و حضور و ذوق که تحت تصرف قطب نیست و موحود و مجزوب مطلق و
 زاهد خشک و غیره و منظر اتم آنکه از اسم بزرگوار افند تا بحیج اسما متصف شده و با اسم

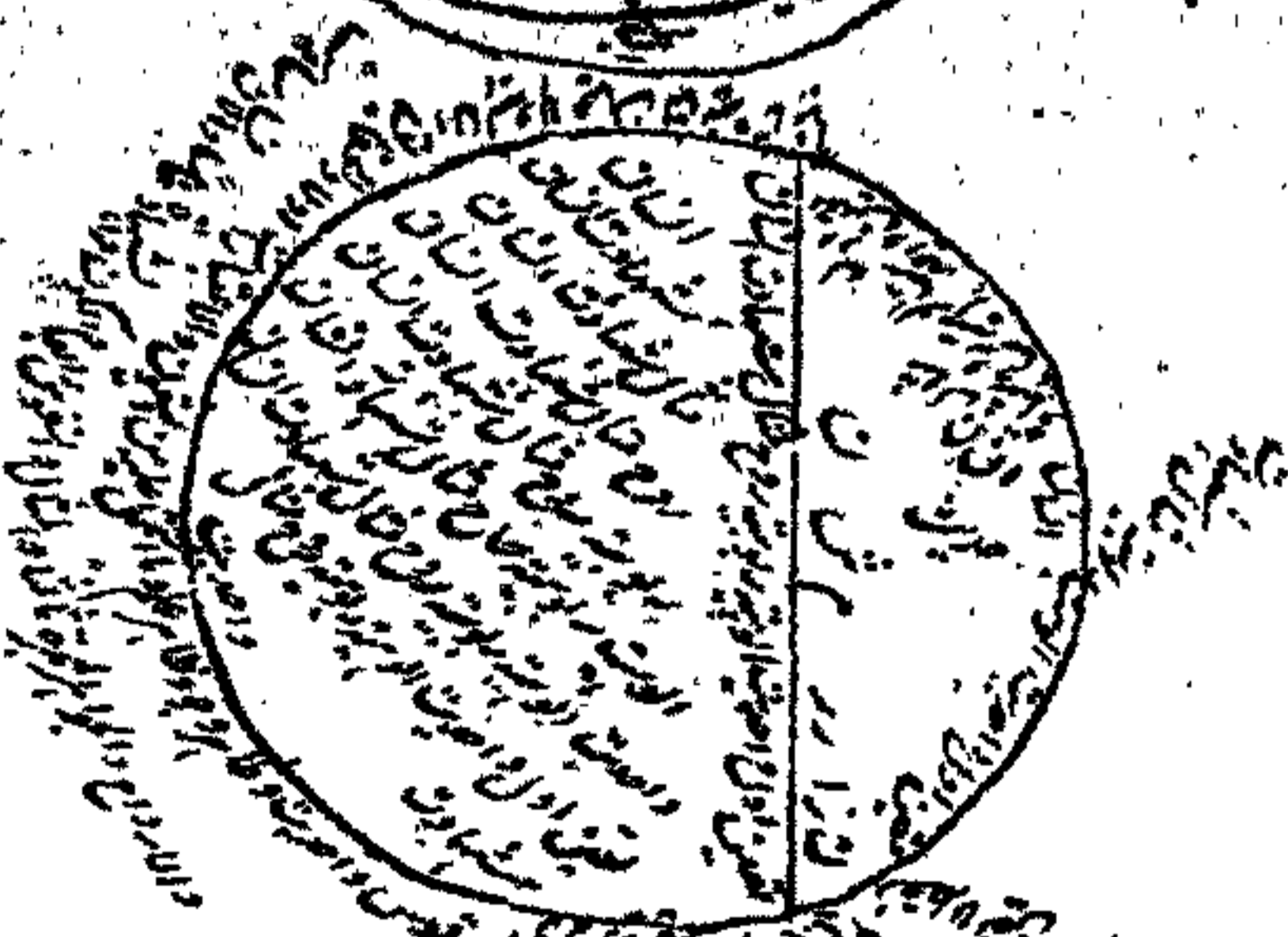
حاشی بر این معانی است که در این دو بیان هر دو یک معنی است و هر دو در یک
بیت نبراه شکر نبردند و چون استخوان بودی اگر نگرانی با علی است هر دو
نستنی باری بود و در این کتاب هم در چهارم و پنجم که در سر او فانی است و
قدم هر دو را به خلق و هیچ از این صحبت علی بر حدیث بودیم و هر دو را است باشد
موجود از نبرد نیست تا اگر خاک هیچ سخن در یک است پس هر دو می شکند و خود می بندد
محقق از نبرد نیست اول تا اگر نبردیم هم شاکر است دوم صلیب هم شاکر است و هم ساکن هم نور
دوم ظهور هم کشید است و هم صورت که خود و صاحب است خود خود ذکر است و خود مذکور و خود
عارف است و خود معرفت **الاتصال** بر سه طریق خود بخود در هر وقت خود دارد و خاتمه
الکتاب ختم کار هر یک است که بنیاد بجا نه برسد خواه با ضطرار چنانکه موت صورتی است
با اختیار چنانکه مولود ابل است مولود دیگر و عد نفسک من اصحاب القبور و این موت اختیاری
هر یک را از عابد و زاهد و غیره با حسب اطلاع مراد ایشان است و هر یک می پذیرد که من حاصل کرده
ام ولیکن با اتفاق هیچ اولین و آخرین آنکه آنچه بسبب ذکر حاصل شود آن معبرست قال الله
تعالی و اذکر الله ذکرا کثیرا لعلمک تفلحون و نیز میفرماید اقل او حی الیک من الکتاب و اتم بصلوة
ان بصلوة تنی عن الحشا و انکر الذکر الله اکبر یا علی از ذکر خدا باش یکدم عاقل
کز ذکر بود خیر و در عالم حاصل به ذکر است که اهل شوق را در همه وقت به آسایش جان بود
شد و آرزوی دل در روی است که فضل الذکر لا اله الا الله و نیز مروی است که حضرت علی گفت
یا رسول الله دینی علی اقرب الطریق الی الله و سهلها علی عباده و فضلها عند الله فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم علیک بذا و منه ذکر الله تعالی فقال کیف اذکر یا رسول الله فقال رسول الله صلی
علیه و سلم غن عنک و اربع مائة مائة یعنی صلی الله علیه و سلم یقول ثلث مراتب علی سبب ثم
یقول علی ثلث مائة و اربع مائة و در روایت دیگر آمده است که هر بار خواهد که بزرگوار
را گفتی علی رضی الله عنه هم عقب هر بار تکرار گفتی و در حدیث قدسی وارد است لا یران بعد بکر فی

در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است
 در بیان کمال مصلحت منوط به مصلحت کل است که در هر مرتبه ای که در این کتب معلوم است



صورت مشغل در باب اول خود در این قضیه اول تنزل داده چنانچه تنزل در جهت لغو الم کلیم
 بر تنزل نایب است که در این مرتبه انسانیت میخان خود را به تبارهای ناموجود اشخاص شده در روز
 ایوم آن صفا هرگز و اما باید که درین تصویر صبط تنزل او کشته مکرر و بسبب ظواهر شیاء نظر کنند آنچه

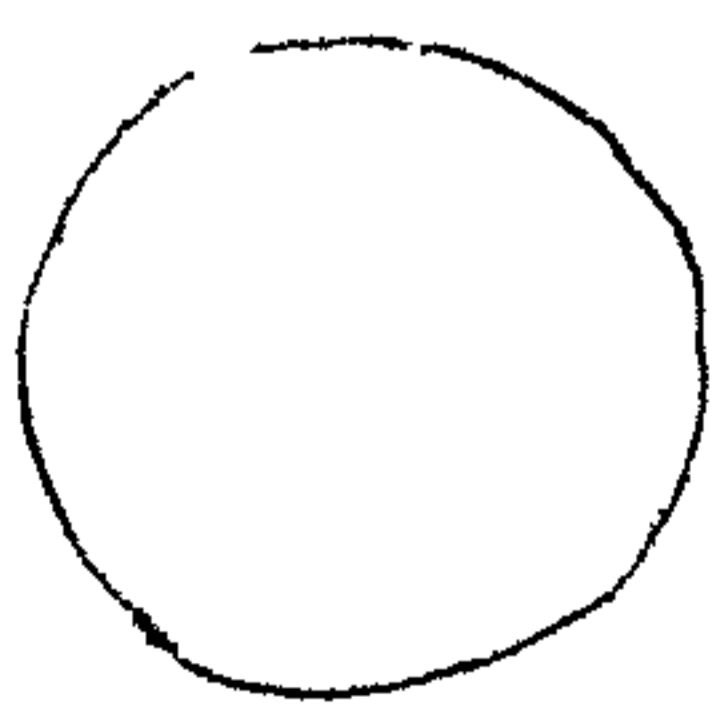
مستند و مستخرج از کتاب...



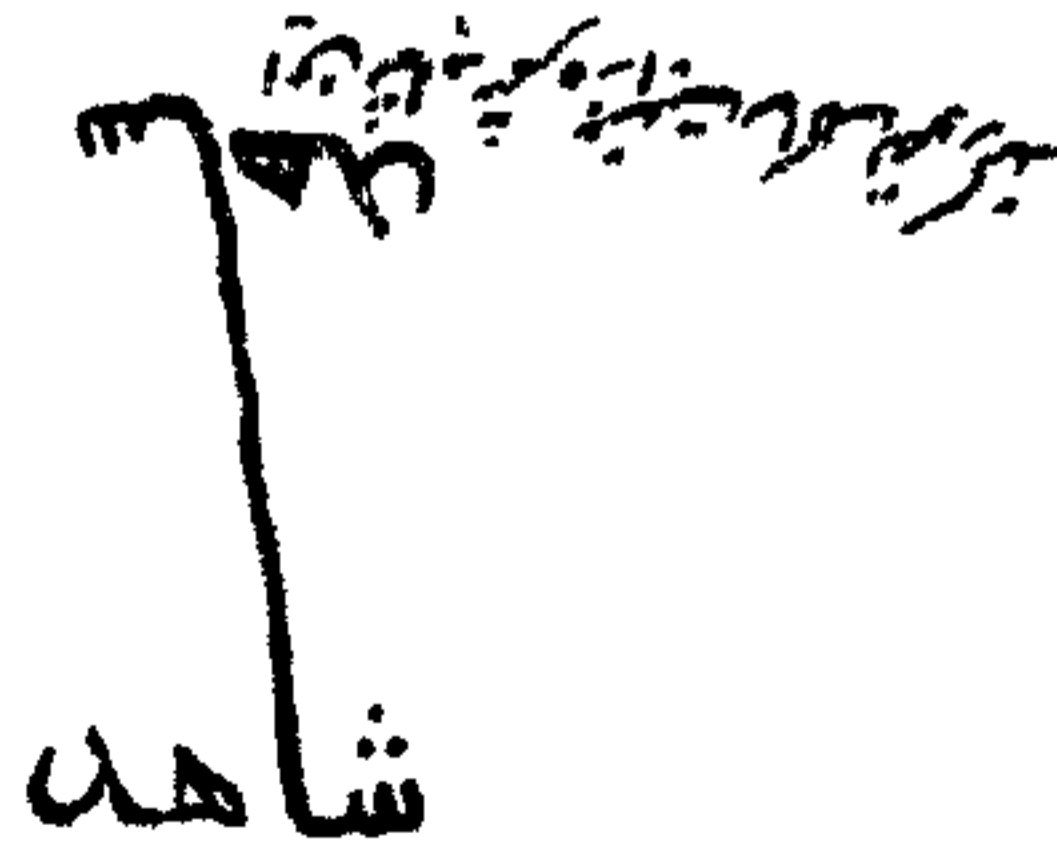
مشاء المفصاح چون صوفی خواهد که کمال حال او را معلوم گرد و یقین داند که ما وای این مقام
 حصول متعذر است باید که بخت عاری و عند مقلح اغیب لا یعلیها الا هو و سلیم فی البر و البحر منما یم
 توجه تمام من حفظم در مخزن کنت کثر اغیا کنت تا منته مخزن و مصرف او خدیر یابد
 و چشمه بر بحر را که او حاصل در بر و بحر است از دست نگذارد.

اول احدیت الیه رجو بقره ارواح مثال شهادت انسان
 تعبد
 رعب
 النفس
 احدیت

مرکز المقناطیسی ای مرکز و مدار خود را در میان مقامات الهی و کیانی محسوس مدار
 زیرا چه تو صورت خود را بشناسی ان الله خلق آدم علی صورته می باشی و قوس احدیت و احدیت
 بر فوق سر انسان که وحدت ایشان تحقیق میدان بود و قوسین ظاهر وجود و باطن وجود و مقرر بودی
 خود کن و اگر مدارات یومیذ لیلیه تر در اقلیم مغت کانه بقطب ظاهر و خفی و تشبیه ظهور و بطلان
 بجزکت معادل انگک البروج اندازند و افلاک کرد و تو طواف نکند که بر کار صرف بر مرکز
 تو مدار گشت و مقناطیس از بسوی خود کشیدند و برین صورت -



شغل شجرة التوحيد یعنی از شهادت شهودی و مکاشفات وجودی
 که از در پر و دستگیر بر می آید و از فیض مرشد بسند شد دار و کرد آنت که در آثار
 شغل اولی به بیت خود که شهرد خود است و منافی قناء القنا است اشتغال نموده شود
 و در آن مشغولی عالی مستولی شود و جدائی رونمای که خود را مثل درخت که پای او بخت
 انزلی و سراسر او مافوق انانیت الی بالا نهایت باشد میند همه اشیا موجود را
 و ایمان مخلوق را در راق آن درخت و اندو در مزرعتی ممالک جمال خود کند
 جلس عارف که در آئینه ورق عکس این ساکس افتاده است و بدیده کران
 آن صورت باشد و جلس نه اهد که جو کل و تقویض مشغول باشد جای عابد که بکثرت عبادت
 و غیر مشغول است و در بعضی اوراق اصل صورت عکس ظاهریت پس خدمت بر این حل باشد باز
 بشور خود به بیت خویش رجوع نماید که وحدت عرف است و این که اشیا گاهی مرتبه بشیرین
 باشند گاهی مرتبه ایمان ثابتانه از بی نشان نشانی لطیف که گاهی خود را تمام عالم قیط
 بندارد و عالم افلاک را در انجم را و عناصر را مرکز و اندو گاهی عکس تمام اشیا گویا که بر حسب
 مانند پوست ماهی است که با اشیا مختلفه و الوان متعارضه با یک پوسته شده و غیر ممکن گشته
صورتانیت صورت شجرة التوحيد انیت



این شاخه اصل را اجنبت حق تصور کند

تسبیح قال الله تعالى واقدار الاسماء الحسنى فاودعوه بها وادعوا الذين يلحقون في كماله
 سبحون بالواجدون ومن خلقنا الله ببدن بلحق وبعيدون - اذین آیت ربانی معلوم شد
 که بعد از پیغمبر ان علیه السلام امتی باشد یا امتها باشد که راه بحق نمایند یا راه سوی حق نمایند
 عین در راه نمودن کفری نمایند بگو که خود از خود دور باشند و با عدل میکنند هم بنفس خود
 هم بر حجج رعایا و عالم و قد بده الرساله بانیه فی الشهر المبارک رمضان عند الظهر فی یوم الاثنین من
 یفضل الله لکم عفو تحت العفو فاعف عما یجورک و لطفک و چنانکه حق سبحانه در ماه مبارک
 مذکور در هر شب چند تراود الله عتقا فی کل لیل من رمضان انما تشرونخ از او کند همچنین بجزمت
 خاتم الانبیاء و شیخ این ضعیف تمام کند این مطلق کنندگان و زایم ایشان و حسب ایشان
 سوخته گرداند و چنانکه عند الظهر بود همچنین این رساله را در نظر جمیع اهل طب و ادوات و غایب
 وصل و ولایت بجزمت جمیع انبیاء و عظام او و اصحاب کرام و مشایخ اولی الامر هم ظاهر و روشن گردان
 بمنه و کمال فضل
رباعی

در آئینه گرمی خود دمانی باشد	پیوسته ز خویشین جدائی باشد
خود را بشال غمزدین عجب است	این بواجبی کار خدائی باشد
تقدیم و تقدیم الحمد لله با الصواب و الصلوة علی من اولی الامر و فضل است	
۸۰۰	۸۰۰

اشتہار کتب

کتب مرقومہ الذیل بموجب نشان قبل یاد فرمائیں
 مطبع فیض الکریم سے مطابقت کر کے کتب کو منگوائیں۔ یہ کتب
 پشاور میں خریداری سے

نام کتاب	نام کتاب	نام کتاب
۱۰۔ تصانیف بریلی	بحر الحیوة	کتاب المستقی لان الحارود
۱۱۔ نظام اسلام	دیوان حضرت عورت اعظم	البتیہ بالتزئیر مولف مفتی
۱۲۔ جنیل الشان	حسب الاوراد	مجموعہ عید خان مرحوم
۱۳۔ تعلیم نامہ	آدمی مسی لفظی	تطبیح السانی
۱۴۔ انتخاب معصوم	تفسیر فیض الکریم مصنف قاضی	شاطین من خبرات
۱۵۔ شرح الحروف	بدر الدولہ منزل اول	رسالہ تعلیم النساء
۱۶۔ مختصر اللغات	ایضاً منزل دوم	رسالہ صدق سیدنا فاطمہ الزہراء
۱۷۔ جہلی سبق	قوت الارواح شرح توشہ	شرح الورتات
۱۸۔ تصانیف فارسی	فلاح مولف ایضاً	درائۃ التقاۃ
۱۹۔ حقیقت روح انسانی	ریاض السنوان	ترجمہ شرح شخصت دیکھ
۲۰۔ احسن القصص	تحفۃ البحاج	ہستان غم
۲۱۔ گلزار ہدایت	کفایت التحلیم	عین ندمانی
۲۲۔ اسرار بریلی ترجمہ فیض رحمانی	گلستہ معرفت	قول الجلی
۲۳۔ دیوان شہداء خاموش سوانح	رہنماست تربیت	نور الکریمین
۲۴۔ حکایت لفظ فارسی	مخزن توفیق	شرح عام ایمان نا
۲۵۔ اردو کا قصہ	خیر المبین	اؤکار الکرام
۲۶۔ اردو زبان کی پہلی	احسن الفرائض	نفس رحمانی
۲۷۔ دوسری	احسن الدلائل	تخلیات رحمانی
۲۸۔ روح الرشاد	جہتری پنجاہ سالہ گذشتہ	مکتوبات رحمانی
۲۹۔ لذات مسکین		اوراد غوثیہ
۳۰۔ تقویم دہلی		

المشاقصا

عبدالوہاب مقام حیدرآباد دکن محلہ دارالشفاعہ
 مکان مولوی محمد سعید فاضل نجوم